

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که در اینجا لا ضرر به معنای اضرار
بر غیر نیست چون دیگر وجهی برای اضرار باقی نمی
ماند و بعضی ها که قائل به تأکد لا اضرار شده اند و
حدیث سمره را دلیل بر این وجه دانسته اند، اولاً این
مطلب مردود است به نظیر این قاعده در موارد
معدوده دیگر. دوم اینکه حدیث سمره به عنوان اِنَّكَ
رَجُلٌ مُضَارٌّ نَمِي تَوَانِد دَلِيل بَاشِد بَرَاي اِيْن قَاعِدَه فَاِنَّه
لا ضرر و لا اضرار، چون مقام لا ضرر و لا اضرار و مقام
تبيين قاعده، مقام عموميت و مقام حكم است، آن
مساله جنبه شأنيت دارد و در مقام حكم نمی تواند
دخالت داشته باشد به نحو توسعه و تضيق، شأن
نزول نمی تواند مضيق باشد و نمی تواند مبين باشد.

از این نقطه نظر معنای ضرر همانطوری که
عرض شد به معنای اصل الضرر است شرعاً، که از
جانب شرع ضرری متوجه عباد بشود و معنای ضرار
هم که اضرار است، بناءً علی هذا معانی متفاوتی برای
این قاعده ذکر کردند.

یکی از آن معانی این است که مفاد قاعده، نهی
به لسان نفی است، یعنی لا ضرر و لا ضرار یعنی نباید
اضراری باشد و نهی می کند از اضرار به نفس و
اضرار به غیر. و نظائرش که نهی به لسان نفی است،
در تکالیف متفاوت است، مثلاً لا صلوة إلا بطهور
داریم یا لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب داریم، یا لاسبق
إلا فی خفٍ او نصلٍ او حافرٍ داریم که در اینجا حکم،
حکم تکلیفی به لسان نفی است. یعنی دلالت می کند
بر حرمت صلاة، حرمت وضعیه یا حرمت تکلیفیه که
به معنای بطلان است. بر حرمت صلاة من غیر طهور،
بر بطلان صلاة من غیر فاتحة الكتاب، یا بر حرمت
تسابق در غیر این موارد ثلاثه.

روی آن مطلبی که ما عرض کردیم این مفاد
و این معنای قاعده مخدوش است به جهت اینکه
گرچه ما قائل بشویم به اینکه نهی در اینجا به لسان
نفی آمده، معنا ندارد در احکامی که از ناحیه خود

شارع طبعاً متوجه مکلفین است، نهی وارد بشود و صرف نظر از این مطلب اگر ما ضرر را به همان معنای اضرار، باز معنا کردیم، آن اضرار دو صورت پیدا می کند، صورت اوّل، اضرار از ناحیه شارع، صورت دوم، اضرار از ناحیه عباد بر همدیگر، از ناحیه عباد بر همدیگر خب موجه است و اما از ناحیه شرع: شارع نهی بکند از احکام تکلیفیة واقعیة ای که موجب ضرر بر عباد بشود، این یعنی چه؟ معنی ندارد که شارع بیاید بگوید نباید احکامی وجود داشته باشد، احکام واقعی و نفس الامریه ای که آن احکام... یعنی نهی بکند، نهی مخاطب می خواهد، نهی متعلق می خواهد، نهی تخاطب را لازم گرفته، مخاطب شارع چیست در اینجا؟ نباید باشد یعنی چه؟ لذا این جهت، از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که مورد تأمل است، این وجه اوّل.

وجه دوّمی را که ذکر کردند این است که - مرحوم آخوند هم قائل به همین وجه شده - نه، نفی در اینجا واقعاً نفی است، منتهی نفی در اینجا نفی حکم است به لسان نفی موضوع، موضوع را بر می دارد شرعاً و تشریحاً و جعلاً و اعتباراً، در مورد لاشک لکثیرالشک یا لا سهو عند حفظ الامام و امثال

ذکر، در اینجا چطور حکم شک را بر می دارد به
لسان خود شک، رفع خود شک. شک دارای
احکامی است، قطع دارای احکامی است، ظن دارای
حکم است، سهو دارای حکم است، اگر سهو باشد،
سهو در لسان باشد، سهو خطا باشد، خطای در
رکعتین باشد، در ثلاث رکعات باشد، در اربع باشد،
امام باشد، نباشد، اینها همه دارای احکامی است
دیگر.

شکیات نشنیدید؟ در صف نماز می گردند و می
گویند: آی شکیات داریم آی شکیات داریم! اینها
دارای احکام است.

در اینجا شارع اعتباراً، نه واقعاً و ثبوتاً، بلکه اثباتاً،
در مقام اثبات خود شک را بر می دارد که ما حالا
اسمش را می گذاریم حکومت پس بنابراین در اینجا
شارع نمی گوید شک هست ولی من حکمش را بر
می دارم، نمی گوید در اینجا شما سهو کردید ولی
من حکم سهو را بر می دارم، مثلاً در مورد اضطرار
در حدیث رفع و امثال ذلک، خب واقعاً کسی که
مضطرب بشود، یا ما استکره علیه یا الخطأ والنسیان و
امثال ذلک، واقعاً خطاء هست، واقعاً نسیان است، در
آنجا خطا را بر نمی دارد، در آنجا البته مجازاً هست،

در آنجا اضطرار را بر نمی دارد شارع، در آنجا اکراه را بر نمی دارد. اکراه هست سر جایش.

من باب مثال اگر یک معامله ای باشد، این معامله، معامله مُستکرةً علیها باشد اگر حکم اولی این معامله لزوم بود، شارع می آید حالا لزوم را بر می دارد، نمی گوید اصل اکراه را من بر می دارم، اکراه سر جایش هست، این هم حالا مکروه شده ولی لزوم در این را می آید بر می دارد، یا در مورد اضطرار، اگر من باب مثال شرب خمری کرد برای رفع اضطرار، شارع نمی آید شرب خمر را بر دارد، احکامی که متعلق است بر شرب خمر بعنوانه الاولی، آن احکام که عبارت است از حدّ و حکم به تفسیق و امثال ذلک، آن احکام را می آید در مورد اضطرار بر می دارد. پس بنابر این، در اینجا، شارع آمده اصل موضوع را ثابت کرده که شرب خمر است، احکام اولیه شرب خمر را می آید بر می دارد، که حد باشد و حکم به فسق باشد و امثال ذلک، اینها را بر می دارد و احکام دیگری که ممکن است بر این تعلق گرفته باشد.

در مورد حکومت، شارع می آید مجازاً موضوع را بر می دارد، نمی گوید تو سهو کردی، می گوید اصلاً سهوی در اینجا نیست، نه اینکه تو سهو کردی و من حکم سهو را بر می دارم، نه اینکه تو خطا کردی و من حکم خطا را بر می دارم، می گوید خطایی اصلاً تو مرتکب نشدی. در مورد کثیر الشک می گوید اصلاً تو شکی در اینجا مرتکب نشدی، نه اینکه شک کردی و من حالا به آن شک تو ترتیب اثر نمی دهم، نخیر، این رفع می شود رفع اعتباری و رفع تشریحی. پس در رفع اعتباری و تشریحی که حالا می آییم عرض می کنیم که فرقی با رفع حقیقی چیست؛ در رفع اعتباری و رفع تشریحی اصل موضوع ثابت است، منتهی شارع در مقام اعتبار می آید آن موضوع را ندیده فرض می کند. پس این رفع حکم است به لسان رفع موضوع، اعتباراً و تشریحاً.

در این توجیه و در این مفاد، مفاد قاعده این طوری می شود، لا ضررَ ولا ضرارَ فی الاسلام، یعنی ضرر در اسلام اصلاً جعل نشده، یعنی شارع می آید ضرر را در اسلام بر می دارد به عنوان متعلق، یعنی چه؟ یعنی در مقام تشریح، متعلق ضرر، احکامی که

به واسطه آن احکام، ضرری متوجه بندگان بشود، آن احکام جعل نشده؛ من باب مثال معامله ضرری جعل نشده، وضوئی که آن وضوء موجب ضرر مالی یا ضرر بدنی بشود، وضوئی جعل نشده. آن احکام اولیه ای که، یعنی متعلق حکم به عبارت دیگر، متعلق حکمی که موجب ضرر بشود، شارع آن متعلق را جعل نکرده، معامله غبنی را شارع جعل نکرده، معامله غری را شارع جعل نکرده، وضوئی که موجب ضرر بشود را شارع جعل نکرده، انفاقی که آن انفاق موجب ضرر بشود، شارع جعل نکرده، من باب مثال: خمس از مال یک پنجم است، شارع بیاید بگوید چهار پنجم اموالت را باید بدهی، این انفاق، انفاقی است که موجب ضرر است، شارع جعل نکرده، پس متعلق آن حکم را، در نفس الامر شارع جعل نکرده، او را برداشته، پس لای در اینجا باز لا به معنای نفی است، منتهی نفی حکم است که ضرر است به لسان نفی موضوع، که چیست آن؟ آن موضوع، خود متعلق احکام واقعیه است، شارع در اینجا جعل نکرده.

بناءً علی هذا مطلبی که در اینجا پیش می آید این است که - البته ما روی این مطالب نظر داریم ها!! ما الان به عنوان فهرست وار می آییم اینها را بیان می کنیم - مسأله ای که در اینجا مطرح می شود و مرحوم آخوند در دلیل انسداد ذکر کردند در باب احتیاط، آن مسأله در آنجا این است که احکام واقعی در باب انسداد، اگر ما قائل بشویم به حکومت عقل بر اتیان موارد مستقصای علم اجمالی، اگر قائل به حکومت عقل بشویم به لزوم احتیاط، که باید در موارد و اطراف علم اجمالی، به جهت حجیت و حکومت و غلبه عقل در دلیل انسداد ما در آنجا باید قائل به لزوم احتیاط بشویم، گرچه آن لزوم احتیاط، موجب حَرَج و ضرر بشود در این صورت ما دلیل شرعی بر رفع این ضرر نداریم، یعنی با قاعده لا ضرر نمی توانیم حکومت عقل را بر آن حکومت کنیم، به جهت اینکه شارع آنچه را که آمده رفع کرده، آن متعلقات احکامی است که رفع و وضعش به ید خودش است، وضعش به دست خودش است و رفعش هم به دست خودش است، در باب حکومت عقل که در اینجا رفع و وضع عقل به دست شارع نیست، شارع آمده گفته

که متعلقات احکام واقعیه که موجب ضرر بشود، من آن متعلقات را برداشتم، معامله غبنی را برداشتم، معامله غری را برداشتم، معامله کالی به کالی را برداشتم، وضوئی که موجب ضرر بشود برداشتم، معامله سفهی را برداشتم، نکاحی که موجب ضرر بشود برداشتم، انفاقی که موجب ضرر بشود برداشتم، سعیی که موجب ضرر باشد برداشتم، حجّ ضرری را برداشتم، زکات ضرری را برداشتم، تمام اینها، متعلقات احکامی که در نفس الامر موجب ضرر و حرج بشود برداشتم، صلاتی که مریض بخواند در حال استقامت، من آن صلاة را برداشتم، روزه ای که مریض بخواد بگیرد و با آن زخم معده بگیرد، آن روزه را من بر می دارم، متعلقات احکام واقعیه که آن متعلقات موجب ضرر بشود. روزه چیست؟ متعلق به حکم است دیگر، متعلق به وجوب است دیگر، صلاة متعلق به وجوب است، آن متعلقاتی که موجب ضرر بشود، من آنها را بر می دارم.

اما وجوب اتیان به اطراف علم اجمالی، لزوم

احتیاطی که آن لزوم احتیاط سبب است برای اتیان به اطراف علم اجمالی که موجب عُسر و حرج است، اینکه از متعلقات احکام اولیه نیست که شارع بخواهد بردارد! این حکم عقل است، عقل حاکم است به اینکه در دلیل انسداد شما باید اطراف علم اجمالی را اتیان بکنی تا اینکه براثت از اشتغال ذمه پیدا کنی، آن که شارع نمی گوید، اگر شارع حکم اولیش لزوم به احتیاط بود، خب ما در اینجا می آمدیم با لاضرر می گفتیم احتیاط لازم است مگر در آن مواردی که موجب حرج بشود، موجب ضرر بشود، مثل این همه ادله ای که ما راجع به احتیاط داریم، خذ بالحائطة لدینک ، خذ بالاحتیاط، الوقوف عند الشبهات خیرٌ من اقتحام الهلکات، این همه ادله احتیاطی که ما داریم که واقعاً ادله محکمی هست و متأسفانه دیگر این اصولیون، این اواخر از آن غافل هستند و اصلاً نمی دانند مورد احتیاط چیست؟! در مورد نکاح، در مورد اعراض، در مورد نفوس، در تمام این موارد، اصلاً مورد، مورد احتیاط است، حالا خب بخشش هست دیگر، حالا دیگر استطراداً می گوئیم.

مثلاً در باب نکاح، در مورد مُتعه می گویند آقا
تفحص لازم نیست، همین قدر که یک زنی فرض
کنید که به شما گفته که من مانعی ندارم، کفایت می
کند، متعه می شود کرد، آیا می شود اینکار را بکنید؟!
پس احتیاط چیست؟ اختلاط میاه چیست؟ این
مسائل چیست؟ می گویند آقا فرض کنید که تفحص
لازم نیست! چرا تفحص لازم نیست؟! اگر شما شک
داشته باشید در اینکه این قبل از این با کس دیگری
بوده و عدّه نگه نداشته، از باب فسق و فجور آمده و
می خواهد شرع را یک حجاب و ساتری برای اعمال
خودش قرار بدهد چرا نباید در اینجا سؤال کرد؟
اتفاقاً در این مورد هم روایت داریم، روایت داریم،
ظاهراً روایت زراره است از امام باقر علیه السلام یا
امام صادق علیه السلام، مال علی بن ابراهیم است،
سند را می برد به زراره، خیلی وقت پیش من این
روایت را [دیدم]. روایت داریم که اگر من شخصی
را متعه کردم و در او شک داشتم که آیا این عدّه نگه
داشته یا نه؟ چه کنم؟ حضرت می فرماید که او را
دعوت به فسق بکن اگر قبول کرد معلوم می شود این

فرض کنید که یک چیزیش می شود، ولی اگر نه، قبول نکرد، این معلوم می شود این زن عقیقه و زن متدینه ای است، خب اصل این روایت مربوط به چیست؟ خب مربوط به احتیاط است دیگر، همین جوری در می آیند فتوی می دهند که نه آقا لازم نیست! فرض کنید که همین قدر که بگویند کفایت می کند! چی چی کفایت می کند!؟!

باید در دماء احتیاط کرد، باید در فروج احتیاط کرد، باید در اعراض احتیاط کرد، باید در اموال احتیاط کرد، این همه موارد، موارد احتیاط است، همه اینهارا ول می کنند و گذاشتند کنار! فقط چسبیدند به یک برائت و حلیت! همین، این دوتا قاعده. در حالتی که ما ادله احتیاطمان بسیار ادله قوی است و باید بدانیم در کجا احتیاط کنیم و در کجا نکنیم؟

حالا در اینجا، در باب ادله احتیاط این همه ما ادله احتیاط داریم، این همه ادله احتیاط با این قاعده لاضرر- و لاجرح هم که بعداً می گوئیم- با این می توانیم تخصیص بزنیم به مواردی که موجب ضرر نشود. حالا فرض کنید که در یک جا نجس است،

در یک جا طهارت ... ،حالا فرض کنید که این شخص را متعه اش نکردی، ضرری پیش می آید؟ حرجی پیش می آید؟ نه آقا، چیزی پیش نمی آید؛ برو یکی دیگر؛ این همه ریخته، یا فرض کنید که در این مورد، مال، مال مشتبه است، این معامله، معامله مشتبه است، خب احتیاط بکن، انجام نده، وقتی که نمی دانی آیا ربوی هست یا ربوی نیست احتیاط بکن، انجام نده، حرجی پیش می آید؟ حرجی پیش نمی آید، ضرری پیش نمی آید، می توانیم.

اگر آمدیم، نه، گفتیم لزوم احتیاط از باب حکومت عقل است، پس ما دیگر متعلق اولی و متعلق واقعی نداریم تا با آن برویم با این قاعده تخصیص بزنیم، این می رود از باب حکومت عقل و شرع آمده متعلقات احکام اولیه را برداشته، به حکم عقل کاری ندارد، لذا در باب دلیل انسداد، مرحوم آخوند نظرشان بر اینست که ما در دلیل انسداد، نمی توانیم با این قاعده بیاییم احتیاط مُحکَّم از راه عقل را تضییقش بکنیم، بیاییم در آنجا تخصیصش بزنیم و این دو قاعده بر لزوم احتیاط از باب حکومت عقل،

حکومت ندارد، این متوجه آن قضیه می شود، یعنی این ثمره اش در اینجا است.

البته این یک اشکال است که من عرض کردم ولی اشکالات متعدده ای در اینجا بر این مسأله وارد می شود از باب...، یعنی بر فرض که ما حالا کاری به اشکال انسداد و این ها نداشته باشیم که آقایان آمدند ذکر کردند، اشکالات عدیده ای ذکر می شود، در آنجایی که بیاییم مبنای خودمان را در این قضیه بگوییم، این مسأله را مطرح می کنیم، این توجیه دوم.

توجیه سومی که برای این قاعده ذکر کردند گفتند که لایی که در اینجا هست، این لا درست است، این لا، لای نافیه است و در اینجا ضرر را بر می دارد، منتهی ضرر در اینجا به معنای ضرر غیر متدارک است، اما در ضرر متدارک نه، لاضرر و لاضرار یعنی لاضرر غیر متدارک، این را بر می دارد و الا اصل الضرر را حفظ می کند، ضرر هست، اضرار بوده، اما ضرر غیر متدارک نه، این را در اینجا شارع بر می دارد پس بنابر این خود لسان در اینجا لسان نهی است باز لسان نفی است به مدعات نهی یعنی

نهی به لسان نفی در اینجا...

مسئله دیگری که در این جا می ماند این است که باز این معنای ضرر غیر متدارک و اینها، باز یک توجیهی در اینجا هست؛ لا ضرر معنایش این نیست که ضرر غیر متدارک در احکام اولیه ما نداریم. مثلاً شما روزه می گیرید روزه گرچه ضرر دارد برای شما اما یک منافی هم دارد، آن تدارک می شود، آیا واقعاً این طور است؟ یعنی نظر شرع و بصیرت شرع نسبت به احکام اینجوری است؟ گرچه شما نماز می خوانید فرض کنید که من باب مثال یک ساعت قبل از اذان پا می شوید، موقع اذان بلند می شوید نماز می خوانید، در این سرما یک ضرری را متحمل می شوید دیگر، حالا در رختخواب گرم و نرم بهتر است یا این که بلند شدن در سرما و رفتن و... آن منازل قدیم که آمدن...، ضرر هست اما این ضرر متدارک است، آن دنیا خدا به شما حورالعین می دهد این تدارک می شود. آیا شارع در اینجا می گوید شما ضرری را در اینجا متحمل می شوید ولی این ضرر تدارک می شود؟ یا این که من باب مثال جهاد در راه

خدا که البته اینها آمدند اشکالاتی که کردند و این حرف ها، در باب اجرای ادله خواهیم رسید؛ اینها مطرح می شود که مثلاً اگر قرار باشد که ما قائل به توسعه این قاعده باشیم لازمه اش تخصیص اکثر لازم می آید. می گویند که در اکثر این احکام، قائل به تخصیص می شوند بخاطر اینکه نماز ضرر دارد، منتهی خب در آنجا شارع حکم کرده، روزه ضرر دارد شارع در اینجا حکم کرده، جهاد آقا ضرر چی چی؟ مردن است دیگر از این بالاتر! مردن است شارع در اینجا واجب کرده، زکات ضرر مالی است شارع حکم کرده، خمس ضرر مالی است، شارع واجب کرده، حج این همه مرارت ها و این همه زحمت ها و این همه فلان آن هم نه الان، سابق، قطاع الطريق، بیا و برو، پستی... تمام اینها ضرر است شارع واجب کرده، اگر قرار باشد که ما قائل به توسعه در قاعده باشیم تخصیص اکثر لازم می آید پس بنابر این قاعده را محدود می کنیم؛ مانند مرحوم نائینی که آمده محدودش کرده و قائل به تضییق در قاعده شده، ما هم اینجا محدود می کنیم.

کی شارع...؟ کجا ضرر است؟ مگر اینجا ضرر

است؟ شما مگر بلند می شوید می روید در مغازه،
 مغازه تان را باز می کنید می گویند در اینجا ضرر
 کردید این ضرر تدارک شده؟ آیا عرف به این ضرر
 می گوید؟ آن شخصی که صبح از خانه بلند شده در
 زمستان آمده رفته در مغازه را باز کرده تا شب
 هزار تومان استفاده کرده ضرر کرده ولی آن هزار
 تومانی که آمد تدارک ضررش را کرد! اینجوری
 است؟ مردم اینجوری حکم می کنند؟ کی می گوید
 ضرر؟ می گوید آقا خیلی هم استفاده کرد شاد و
 شنگول هم بلند شد آمد در خانه. کجایش ضرر کرد؟
 ضرر نمی گویند. روزه ای را که شما می گیرید کی
 می گوید این ضرر است؟ اصلاً شارع با آن بیان
 خودش این اصل را بر می دارد، می گوید روزه عین
 نفع است، صلاة عین نفع است، حج عین نفع است **إِنَّ**
اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَّهُمُ
الْجَنَّةَ... ﴿التوبة، ۱۱۱﴾ نه اینکه این ضرر است و
 خدا در جنة تدارک می کند و تمام اینها ناشی از سوء
 فهم شریعت است که اینها اصلاً احکام را بر اساس
 ظاهر همه حمل می کنند. نمی دانند این یک حکم
 ظاهری است که...

مثل اینکه شما در واقع یک انگشت صد تومانی دادید و در مقابل یک برلیان صد میلیونی گرفتید. آیا می گویند در اینجا شما ضررتان تدارک شده؟ آیا خنده دار نیست این مسأله؟ این خنده دار است، صحیح نیست اصلاً این مسأله؛ اصلاً توجیه غلط است. لا ضرر یعنی ضرر غیر متدارک نه، یعنی این احکام همه ضرری است منتهی تدارک می شود معنایش این است دیگر! و این قول هم قولی است که آمدند در اینجا توجیه کردند و بعد هم آمدند بر این مسائلی را مترتب کردند و این هم مطلب سوم و توجیه سوم.

توجیه چهارم این است که اصلاً لا، لای نفی جنس است و حقیقت ضرر را بر می دارد. لا ضرر و لا ضرار یعنی اصلاً ضرری در اسلام وجود ندارد. اصلاً حکم ضرری در اسلام جعل نشده و وجود ندارد. یعنی هر عملی را که مکلف می خواهد انجام بدهد اگر عمل او عمل ضرری باشد شارع جلوی آن ضرر را می گیرد؛ در اینجا بر آن حکومت عقل در باب احتیاط این می شود حاکم. شارع در اینجا می آید سؤال می کند می گوید آیا احتیاط که موجب ضرر و موجب حرج بشود آیا این احتیاط مجعول

است یا مجعول نیست؟ شارع می گوید این احتیاط اصلاً مجعول نیست. پس این حکومت پیدا می کند بر عقل. شارع می گوید حکمی که موجب ضرر بشود آن حکم مجعول نیست اصلاً. اصلاً ضرر را در شرع بر می دارد. اصلاً در شرع ضرری وجود ندارد. اصلاً برای مکلف ضرری نباید وجود داشته باشد در طول حیات. برای مردم نباید ضرری وجود داشته باشد در طول حیات. اضرائی اصلاً نباید وجود داشته باشد در طول حیات، نه اینکه ضرری داشته باشد و بعد تدارک بشود. نه اینکه باز ضرری از ناحیه من (شرع) نباشد از ناحیه عقل اشکال ندارد. ضرر اصلاً نباید در مکلف وجود داشته باشد. اصل ضرر را در شرع بر می دارد. خب این عملی که مکلف انجام می دهد از چه باب است؟ از باب شرع است دیگر، از باب امضای شرع. از شارع سوال می کنیم که آیا شما در اینجا حکم عقل را امضا می کنید یا نه؟ عقل حکم به چی کرده؟ حکم به احتیاط. این احتیاط موجب چیست؟ موجب ضرر است. شارع آیا حکم عقل به احتیاط را در اینجا امضا می کند یا نه؟ فرض این است که ضرر است ها. فرض این است که مورد، مورد ضرر است. شارع می گوید

ضرر وجود ندارد در شرع، یعنی چی؟ یعنی این کلام
من بر کلام عقل حکومت دارد. پس عقل را محکوم
می کند به آن مواردی که حکمش موجب ضرر
نشود و هو المبنی. مسأله همین طور است تا ان
شاءالله فردا اگر خدا توفیق بدهد یکی یکی راجع به
این مسائل بحث و نظر داریم.

اللهم صل على محمد و آل محمد